روی میز ارشاد

غیر قابل انتشار!

بهزاد عبدی

■ بر مبنـای اخبار تازه رسـیده از ناشـران، در طی هفته‌های گذشته پاسخ کتاب‌های بسیاری رسیده که مدت‌ها روی میز ارشـاد منتظر مجوز بوده‌اند و آن لغو مجوز یا غیرقابل انتشار بودن اثر است. البته بیشتر این آثار در حوزه ادبیات ایرانی هستند، برای نمونه می‌توان به رمان «کوچه شماره هفت» نوشته فرزانه ابراهیم‌زاده اشاره کرد که از تیر ماه ۸۹ توسط نشر آموت به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سپرده شده و سرانجام غیرقابل چاپ اعلام شـد. رمان «از پائولوکوئیلو متنفرم» نوشته حمید رضا امیدی سـرور نیز با همین نشـر غیرقابل چاپ اعلام شـده. این کتاب از خـرداد ماه ۸۹ منتظر گرفتن مجوز اسـت. هر دو کتاب ذکر شـده تا به حال دوبار اصلاحیه خورده‌اند و در نهایت نتوانسـتند اجازه چاپ بگیرند. سمفونی بابونه‌های سرخ» نوشته «محمد اسـماعیل حاجی علیان» در آبان ماه ۸۹ توسـط نشر آموت به ارشـاد سپرده شـد و تا به امروز هیچ جوابی دال بر رد یا تایید آن نیامده است. رمان «خواب کبود» نوشـته آناهیتا آذرشکیب نیز از همین نشر است که از تاریخ آبان ۸۹ تا به امروز سه‌بار اصلاحیه خورده است و هیچ تصمیم قطعی‌ای از سوی ارشاد در مورد این کتاب گرفته نشده است. «زن، غذا، خدا» نوشته جنین راس و با ترجمه آراز ایلچخویی قرار بود توسط نشر آموت به چاپ برسد اما از زمستان ۸۹ تا به حال دوبار اصلاحیه خورده و همچنان دچار تعلیق است. مجموعه داستان

«قربونی» نوشته محمد اسماعیل حاجی علیان پیش از این توسـط ناشر دیگری چاپ شده بود و نشر آموت در بهمـن ماه ۸۹ برای چاپ مجـدد آن اقدام کرد که نظیر دیگر کتاب‌های ذکر شـده این نشـر، بلاتکلیف است. یوسف علی‌خانی مدیر نشـر «آموت» می‌گوید: «مدیـران وزارت ارشـاد خوش‌برخورد هسـتند اما در عملکرد راضی‌کننده نیستند در آنجا هیچ ضابطه خاصی وجود ندارد. کسی جوابگوی ناشر و مولف نیست و این از عملکرد ضعیف اعضای زیرمجموعه مدیران ناشـی می‌شـود.» رمان «تهست» نوشـته ابراهیم دم‌شناس و رمان «کیش مات» نوشـته «سـاناز سیدصفهانی» بیش از یک سـال است که از سوی نشر افراز به وزارت ارشاد سپرده شده‌اند و همچنان روی میز ارشاد منتظر دریافت مجوز هستند. نمایشنامه ایاز نوشته آلبر کامو توسط خشایار دیهیمی ترجمه شده بود که اقتباسی از رمان «شیاطین» (جن‌زدگان یا تسخیرشدگان) نوشته داستایوفسکی است. این کتاب را قرار بود نشر قطره به چاپ برسـاند اما بیش از یک سال در وزارت ارشاد ماند و در نهایت ممنوع از چاپ اعلام شد. دیهیمی می‌گوید: «مسوولان وزارت فرهنگ و ارشاد هیچ دلیلی برای رد انتشار این اثر اقامه نکرده‌اند. عجیب است که اصل رمان در بازار وجود دارد و در دسـترس همگان است. اما این نمایشنامه که اقتباسی وفادار به اصل متن است، مورد تایید قرار نمی‌گیرد. حتی یک کلمه در این نمایشنامه وجود ندارد که متفاوت از متن اصلی باشـد. مسوولان جواب بدهند که اگر این کتاب جزو کتب ضاله است چرا رمانش در بازار هست و اگر نیست چرا به نمایشنامه‌اش اجازه چاپ نمی‌دهند؟»

این‌سوی آب

از مورر کامی تا جاسوسی در حزب

■ «داستان‌های روز تولد» مجموعه‌ای از ۹ داسـتان از ۹ نویسـنده است که توسط هاروکی موراکامی گردآوری شده. در این مجموعه آثاری از «دانیل لاینز»، «کارکیگان»، «کارور»، «لوییس رابینسون» و «هاروکی موراکامی» قرار گرفته اسـت. ترجمه این کتاب را آسیه و پروانه عزیزی انجام داده‌اند و نشـر «گلمهر» آن را به چاپ رسانده. گفته می‌شـود که موراکامی ۱۰ سال پیش تصمیم می‌گیرد که مجموعه‌ای از داسـتان‌های روز تولد را از میان نویسندگان مورد علاقه‌اش جمع کند و کتاب پیش‌رو حاصل این تلاش است.

«زخم نامریـی» مجموعه ۲۱ داسـتان از ۲۱ نویسـنده اسـت. نویسـنده‌هایی که هر یک صاحب سـبک و نگاه خود در ژانر داسـتان و رمان بودند و هر یک به شیوه داستان‌نویسی جهت خاص خود را دادنـد. مخاطب این کتب می‌تواند با خواندن یک کتاب با چندین ژانر و شاخه در ادبیات داستانی آشنا شود. این کتاب شامل داستان‌هایی از همینگوی، ادگار آلن‌پو، تولستوی، دو موپاسان، داستایوفسکی و... می‌شود که توسط حسن نامدار به فارسـی برگردانده شده و نشر فکر آذین آن را چاپ کرده است.

«جاسوسـی در حزب» - بـرادران یزدی و حزب توده ایران نوشـته قاسم نورمحمدی اسـت که از نشـر جهان کتاب ارایه شـده است. در این کتاب مصاحبه‌ای با حسین و فریدون یـزدی، مباحثی در بـاب قربانیان ماجرای جاسوسـی و حاشیه‌ای بر ماجرای برادران یزدی خواهید خواند.

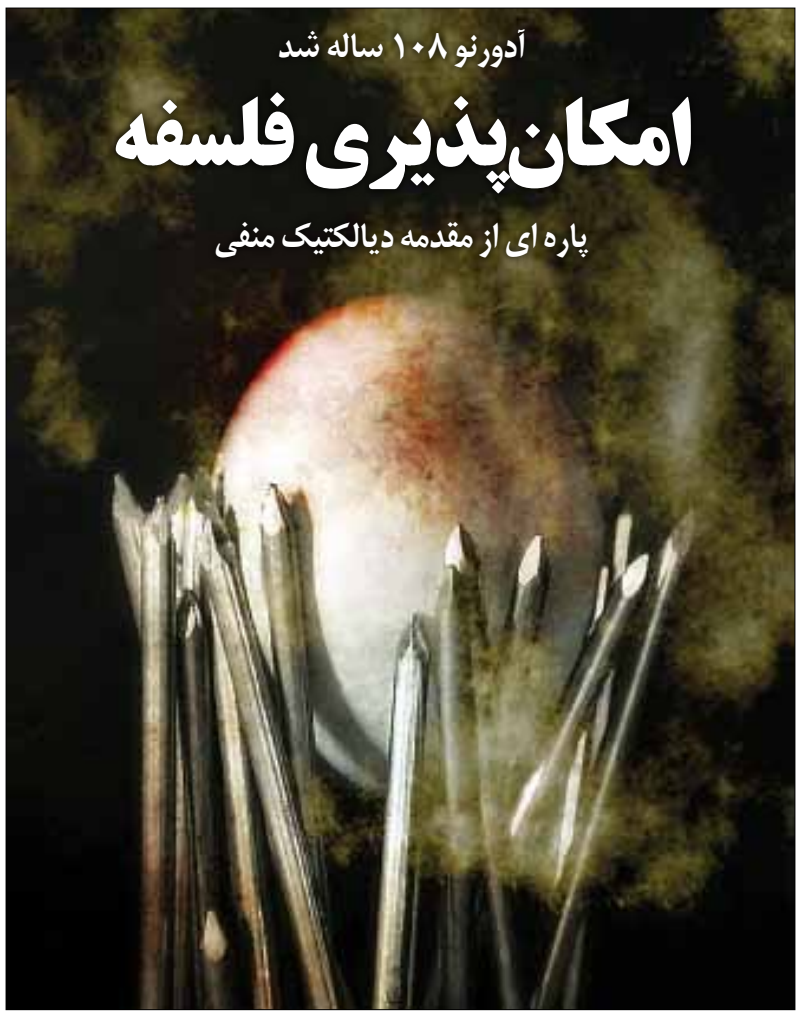

آدورنو ۱۰۸ ساله شد

امکان‌پذیری فلسفه

پاره ای از مقدمه دیالکتیک منفی

تئودور و. آدورنو

ترجمه: امیرهوشنگ افتخاری‌راد

فلسـفه که به نظر روزگاری منسوخ‌شـده بود، اکنون زنده اسـت زیرا لحظه تحققش از دست رفته است. قضاوت شتابزده و موجزی که صرفا جهان را تفسـیر کرده بود و با تسلیم شدن در برابر واقعیت، خودْ زمین‌گیر شد، متعاقبِ تلاش برای تغییر جهان که ناکام ماند، بدل به یأس و سرخوردگی عقل می‌شود. فلسـفه هیـچ جایگاهی را عرضـه نمی‌کند کـه از آن جایگاه هم‌اکنون همچـون قبل بتوان تئوری را به معنای دقیق کلمه، به طور انضمامی، محکوم به ناهمزمانی یا زمان‌پریشـی (۱) که مظنون بدان است، کرد. شاید این تفسیر نابسنده بود که وعده می‌داد تئوری، عملی خواهد شد. [شاید تفسیری که وعده تغییر را می‌داد، نابسنده بود-ترجمه دنیس ردموند]. تئوری نمی‌تواند زمان نقد خود را که بر آن اسـتوار اسـت، به تاخیر اندازد. عمل یا پراکسیسـی که حالا حالاها به تاخیـر می‌افتد، دیگر دادگاه فرجام‌خواهـی علیه نظروریِ خودپسـندانه نیسـت؛ اما غالبا مستمسکی اسـت که مجریان حکم از آن استفاده می‌کنند تا هرآنچـه را که تفکر انتقادی به منزله امری عاطل و باطل برای تغییر عملی نیـاز دارد، خفه کند. پس از اینکه فلسـفه از این وعده که با واقعیت یکی اسـت یا در مرحله تحقق است، برید، مجبور شد به طور بی‌رحمانه خود را مورد نقد قرار دهد. روزی روزگاری، در قیاس با ادراک حسـی [یا نمود ظاهریِ Schein حـواس] و هر نوع تجربه بیرونی، تصور می‌کرد که درسـت در نقطه مقابل سـاده‌لوحی و خامی است؛ اکنون به نوبه خود، به طور عینی، به همان اندازه محققان خنز پنزری و شوربختی که به نظر گوته، ۱۵۰ سال پیش با نظروری ذهنی ضیافت گرفتند، ساده و خام رشد یافته است. معمار اندیشه درون‌گرا، پشت ماهی که تکنسـین‌های برون‌گرا زمام امور آن را در دسـت گرفته‌اند، اقامت دارد. غلاف‌ها [و سـاختارهای] مفهومی که طبق سنت فلسـفی باید به کل(۲) سکنا می‌دادند، نظر به گسترش بسیار وسیع جامعه و گام‌های بلندی که علم طبیعی پوزیتیو برداشته [و پیشرفت شناختِ پوزیتیو از طبیعت- ردموند]، به نظر می‌آید شـبیه بقایای یک اقتصاد سـاده پایاپـای و تهاتری در بحبوبه آخرین مرحله کاپیتالیسم صنعتی اسـت. تفاوت [و در خلالِ رابطه ناسازگار] (از زمانی که به امری عادی (۳) فرو غلتیده) بین قدرت (۴) و هر نوع روح (۵) آنقدر رشد کرده است که هر چیزی را که تلاش می‌کند تا این تفوق و برتری بفهمد، خنثی می‌کند؛ تفوقی که الزاما توسط تصور خود آن چیز از روح [بابیهودگی] القا می‌شود. اراده معطوف به این فهم، حاکی از یک قدرت- مدعی (۶) است که آن چیزی که باید فهم شود را نفی می‌کند. (۷)

عیان‌ترین نمود تقدیر تاریخی فلسـفه، روشـی اسـت که [طلـوع] علوم خـاص، آن را وامی‌دارند تـا به یک علم خاص و محدود واپسـروی کند. اگر کانـت همان‌طور که خودش گفته است، «خود را از مفهوم مدرسیِ فلسفه درون مفهوم-جهانی اش (۸)آزاد کرده بود»، اکنون به اجبار فلسفه به مفهوم مدرسی خود واپسروی کرده است. هر جا فلسفه، مفهوم مدرسی را با مفهوم جهانی آن خلط می‌کند، جلوه‌فروشی و تظاهرش به مسخرگی مطلق فرو افتاده اسـت. هگل با وجـود تدریس روح مطلق که فلسـفه را به آن محول کرد و تخصیص داد، فلسفه را به منزله یک سـویه صرفِ واقعیت، فعالیتی در تقسیم کار تلقی می‌کرد و بنابرایـن آن را محدود کرد. از این پس، محدودیت و مغایرت فلسفه با واقعیت از این مساله ناشی شد و هرچه این محدودیت و ناسـازی‌اش با واقعیت بیشتر شـد، به طور تام و تمام، از این محدودیت بیشـتر غفلت کرد و به منزله چیزی بیگانه آن را از خـود زدود و از یاد برد، به این منظور که جایگاه خود را در یک کل و تمامیتی که به منزله ابژه خود به انحصار خود درآورد، تایید کند، به جای اینکه دریابد که چه بسیار حقیقتِ درون‌ماندگارش به آن وابسته است، معطوف به عمیق‌ترین لایه ساختارش است.

فلسـفه برای اینکه ارزش نوعی از تفکر را داشته باشد، باید خود را از این ساده‌لوحی خلاص کند. اما خصلت انتقادی تامل در نفسِ (۹) آن نباید پیش از رسیدن به نقطه اوج تاریخی‌اش توقف کند. باید پرسید که آیا و چگونه فلسفه، در پی فروپاشی فلسـفه هگلی، بیش از این می‌تواند امکان‌پذیر باشـد، درست همان‌طـور که کانت امکان‌پذیـریِ متافیزیک را در نتیجه نقد عقل گرایی تحقیق کرد.

اگر دکترین هگلی دیالکتیک، گویای تلاش ناموفق با استفاده از مفاهیم فلسـفی برای رونوشت برداشتن از تمام آن چیزهای ناهمگون با آن مفاهیم بود (۱۰) رابطه این دکترین با دیالکتیک باید رسیدگی شود.

دیالکتیک، یک نقطه‌نظر (۱۱) نیست

[امـروزه] دیگر تئوری مفری جز بازار ندارد؛ هر نظریه‌ای در حکم امکانی در زمره دیدگاه‌های رقیب عرضه می‌شـود، همه آنها در دسترس هستند [و برای انتخاب در معرض نمایش قرار می‌گیرند- ترجمه اشتون] همه فروبلعیده و مستحیل می‌شوند. به همان اندازه که تفکر نباید چشم‌بند به خودش بزند، در این باورِ حق به جانب که تئوریِ متعلق آن از این تقدیر معاف است که در بازارگرمی خود ضایع خواهد شد، به همان اندازه دیالکتیک نباید در قبال چنین سرزنشی، در برابر اتهامِ توأم با برتری‌اش، از اینکه روش و متدی است که به‌ظاهر الله‌بختکی در مورد چیزی حکم صادر می‌کند، نباید خاموشـی برگزیند. نام دیالکتیک در وهله اول، حامل چیزی نیست جز اینکه ابژه‌ها وارد مفهوم‌های خود نشده و در آنها محو نمی‌شوند [بدون آنکه از خود پسماندی باقی نگذارند- اشتون] و منجر می‌شوند به تضاد با هنجار و نُرمِ [سنتی] و دریافت‌شده از اصل بسندگی. (۱۲) این تضاد، همانَ چیزی نیست که ایده‌آلیسم مطلق هگل، ناچارا آن را [به صورت همان چیز] تغییر شـکل داد: واجد ذات هراکلیتی نیست. این تضـاد، حاکی از کذب [حقیقت ناموجـود] (۱۳) در این‌همانی (۱۴) اسـت، حاکی از محو شـدن وجه مفهومی درون مفهوم است. [این واقعیت که مفهوم، (۱۵) آن چیزِ تصورشده را در خود از بین می‌برد. (۱۶) -اشتون].

با این وجود صورت‌ظاهرِ (۱۷) این‌همانی در نفسِ تفکر، به منزله فرمی ناب ذاتی‌اش اسـت و درون آن سکونت دارد. تفکر یعنـی این‌همانی کردن. طرح‌های انتزاعـیِ (۱۸) مفهومی، به طور خودپسندانه حایل آنچه که تفکر به دنبال فهم‌اش هست، می‌شـوند. صورت ظاهر یا نمود (shcien) و حقیقتِ تفکر، به هم بافته‌اند و مرزهای یکدیگر را تحدید تعیین می‌کنند. فرضا با اذعان به یک موجود- در خود (۱۹)، بیرون از کلیتِ تعریف‌های مبتنی بر اندیشـه (۲۰)، نمی‌توان به این صورت ظاهر یا نمود بی‌درنگ فرمانِ عزل داد. تز و سویه‌ای در کانت موجود هست – و هگل با همینِ علیه او بسیج می‌شود- که در خفا امرِ فی‌نفسه یا در- خود فراسوی مفهوم را چیزی کاملا نامتعّین، بی‌اعتبار و کان لم یکن تلقی می‌کند. با آگاهی از اینکه کلیتِ مفهومی، صورت ظاهرِ صرف و نمودِ پدیدارانه (۲۱) است، راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه به طـور درون‌ماندگار، مطابق با معیار خودش، بر صورت ظاهرِ و نمودِ (۲۲) این‌همانیِ تام و تمام غلبه کرد. هرچند، از آنجا که این کلیت بر پایه منطق شـکل می‌گیرد، هسته آن از گزاره سومِ (۲۳) حذف‌شده برساخته می‌شود، هر آنچه که با این گزاره منطبق نشود و در قالب آن در نیاید، هرآنچه که به لحاظ کیفی متفاوت از آن باشد، امضای تضاد به خود می‌گیرد. (۲۴) تضاد، عدم‌این‌همانی (۲۵) تحت وجه این همانی اسـت؛ (۲۶) اولویتِ اصلِ تضاد در دیالکتیک، سنجیدنِ هر چیزی است که در تفکر وحدت‌بخشْ ناهمگون است و ضمنِ برخورد با مرزهای خودش، از خود فراتر می‌رود. (۲۷)

دیالکتیک، آگاهیِ منسجم و منطقی از عدم این‌همانی است. با لحاظ کردنِ یک نقطه‌نظر یا دیدگاه آغاز نمی‌شـود. تفکر به خاطر نابسـندگیِ اجتناب‌ناپذیرش، به تقصیـر در متعَلَق فکر [تقصیر من نسـبت به آنچه می‌اندیشم-اشتون]، به سمت آن سـوق داده می‌شود. اگر اعتراض شود که دیالکتیک، همان‌طور که منتقدهای ارسـطوییِ هگل تا الان تکرار کرده‌اند، به سهم خود، همه چیز را از دم و بدون تمایز، آسیاب و خرد می‌کند، به فرم صرفِ منطقیِ تضاد تقلیل می‌دهد، در حالی که چندوجهی و تنوع (۲۸) حقیقیِ آن چیزی را که متضاد نیست، چند وجهیِ یک تفاوتِ ساده، را نادیده می‌گیرد- حتی کروسه (۲۹) در این خصوص بحث کرد- تنها ملامت جایگزین نقص وارد بر این متد شـده است. مادامی که آگاهی، باید چیزی را بنا به شکل‌بندی خودش به وحدت‌داشـتن [با خودش] ملـزم کند: مادامی که آگاهـی، آن چیـزی را که با خودش، بـا ادعای تمامیتش، این همان نیست، می‌سنجد، آن چیزِ متفاوت شده به منزله چیزی متنافر، متباین وُ واگرا و منفی ظاهر می‌شـود. این چیزی است که دیالکتیک، تضاد را به عنوان الگوی آگاهی معرفی می‌کند. به برکتِ سرشـتِ درون‌ماندگارِ آگاهی، چیزی که در تضاد است، واجد یک خصلتِ قانون-بنیادِ (۳۰) اجتناب‌ناپذیر و فاجعه‌آمیز است [خودِ متضاد بودن، خصلتِ به طور اجتناب‌ناپذیر و محتومی دارد-اشـتون]. این‌همانی [هویت] و تضاد در تفکر، به یکدیگر جوش خورده‌اند. کلیّتِ تضاد، چیزی نیست جز کذب [و حقیقتِ ناموجود] تجلی‌یافته در این همانی‌سازی (۳۱) تام و تمام. تضادِ همانا عدم این‌همانی تحت سـیطره و افسون (۳۲) یک قانون اسـت، که امر نااین‌همانی (۳۳) را نیز تحت نفوذ قرار می‌دهد و آن را متاثر از خود می‌کند.

ترجمه دیالکتیک منفی به فارسی، به رغم دشواری‌های کار، از دست دادن‌های مدام و ملالت‌های رایج روزمره به‌خصوص در غربت جریان دارد. هیچ انتظار و توقعی نیست، چون افقی هم در پیش رو وجود ندارد. ترجمه آن، مثل نوشتن آن، نوعی بطالت است و به قول جامعه در کتاب مقدس همه چیز باطل‌اباطیل است. به رغم این، اما این نوع کارها پیش می‌روند، دست بر قضا شاید به خاطر باطل بودن‌شان در یک جامعه-کالا است. ترجمه دیالکتیک منفی بر اساس دو ترجمه انگلیسی همراه با متن آلمانی انجام می‌گیرد. پیش از این بخشی از آن چاپ شده بود. طبعا ترجمه‌ها تفاوت‌هایی دارند، اما هر دو متن در کنار هم می‌تواند از جملات سخت با ضمایر نامعلوم، رمزگشایی کنند. قطعه‌واره‌ها بر اساس هر دو ترجمه حفظ شده است. در موارد اندکی، برخی معادل‌های انگلیسی، مطابق متن آلمانی نیستند که در جای خود توضیح داده شده است. ترجمه فارسی گاهی تلفیقی از هر دو ترجمه است و گاهی یکی از دو متن، مبنا قرار گرفته‌اند و بیشتر متن دنیس ردموند مبناست که ساختار نثر آلمانی را حفظ کرده است. توضیحات لازم یا قرائتِ مجددِ هر قطعه در پایان هر قطعه- هر جا که لازم است- آمده است. بنابراین، قصد مترجم فارسی، صرفا ترجمه یک متن نمی‌تواند باشد، تلاش می‌شود سنتی را که آدورنو در متن خود از آن برای نقد فلسفه استفاده کرده است، توضیح داده شود. در غیر این صورت کتاب ناخوانا می‌شود، زیرا عمده نافهمیِ یک متن، به دلیل سنتی است که در پس آن نهفته است. از این حیث، سرعتِ ترجمه پایین می‌آید. این مساله در قطعات بعدی که در آینده چاپ خواهد شد، دیده می‌شود. یافتن آن سنت و توضیحش وقت‌گیر و تا حدی کسالت‌بار است. عموما کلمات آلمانی معانی چندگانه دارند که چه در متن انگلیسی و چه فارسی گم می‌شوند؛ برای رفع این مشکل تلاش شده، از همه معادل‌ها استفاده شود یا توضیح داده شود.

پاورقی:

۱- Anachronisms

۲- The whole/totality/Ganze

۳- Topos/commonplace

۴- Macht/powre

۵- Geist/spirit

۶- Machtanspruch/power-claim

۷ـ در ترجمه اشـتون: ... حاکی از قدرتِ مدعی اسـت که توسط آن چیزی که باید فهم شود، نفی می‌شود-م.

۸- weltbegriff

۹ـ selbstreflexion/self-reflection، در خود و نفس تامل کردن که نوعی خصلت انعکاسی و بازتابی نیز دارد-م.

۱۰ـ در ترجمه ردموند که نزدیک‌تر به متن آلمانی اسـت- البته باید توجه کرد که برخی کلمات آلمانی چندمعنایی است و هر مترجم یکی از معادل‌ها را انتخاب کرده است. فرضا کلمه Versuch به معنای تلاش کردن و معناهای دیگر است. اشتون معادل attempt را به کار برده و ردموند goal. این وضعیت در سراسـر هر دو متن حاکم است یا فرضا Lehre هم به معنای دکترین است و هم درس و تدریس که مترجمان انگلیسی هر دو را به کار برده‌اند. علی ایحال، در این جمله را ردموند این‌گونه ترجمه کرده است: «اگر دکترین هگلیِ دیالکتیک، گویایِ هدفِ ناممکنِ نشان دادن، با [استفاده از] مفاهیم فلسفی، این نکته بود که این دکترین برابر با این وظیفه که چه چیزی با آن مفاهیم ناهمگون است، بود، رسیدگی به رابطه‌اش با دیالکتیک به تاخیر افتاده و اینکه چرا دقیقا تلاشش شکست خورده است.»

در دیالکتیک هگلی، از ترکیب دو جزءِ تز و آنتی‌تز، به سنتز می‌رسیم، بنابراین به تعبیری، تلاش دیالکتیک هگلی در یکی کردن مفاهیم و معناها با هم نافرجام ماند، تا جایی که تلاشش در این خصوص شکست خورد. آدورنو می‌خواهد دلیل بررسی دیالکتیک را بیان کند. ترجمه فارسـی با نـگاه به متن اصلی ترکیبی از هر دو ترجمه انگلیسی است -م

۱۱- standpoint

۱۲ـ adaequatio/adequacy، اصل بسـندگی به این معناست که ذهن شناسا باید بسنده، منطبق یا برابر با ابژه مورد شناخت باشد. این اصل موضوعه معرفت‌شناختیِ قرون وسطی بود. مافیزیسین‌هایی نظیر آگوستین و توماس بر adaequatio rei et intellectus تاکید می‌کردند که برحسب آن هر وجهی از واقعیت، متناسـب با یک ابزارِ معرفت اسـت که وظیفه‌اش شناختِ آن سطح خاص از واقعیت است (سیدحسین نصر، ذهن و شهود: رابطه آنها از منظر اسلامی-مطالعات تطبیقی دین. جلد ۱۳، شـماره ۱و۲. زمسـتان و بهار. ۱۹۷۹. بنا بر این اصل، بین ذهن و واقعیت تناسب و حتی می‌توان گفت این همانی وجود دارد. یعنـی فرم یک ابژه اعم از رنگ، انـدازه ووو همان فرمِ آن در ذهن است. زیرا ذهن متناسب با واقعیت عینی است. آدورنو می‌گوید در دیالکتیک اسـت که ابژه و مفهوم یکی نمی‌شوند و همواره از خود باقیمانده و پسماندی باقی می‌گذارند-م.

۱۳- untruth

۱۴- identity

۱۵- Concept

۱۶ـ توجه شـود که در اینجا، آدورنـو به یکی از مهم‌ترین ایده‌های خود درباره مفهوم و این‌همانی اشاره می‌کند. در ترجمه دیگرِ انگلیسـی آمده است: تضاد حاکی از... امحای امرمفهومی [چیزِ مورد تصور] در مفهوم است. همچنین توجه شود که در هر دو ترجمه ضمیر it آمده که بلافاصله پس از جمله مربوط به تضاد است اما کل پاراگراف درباره دیالکتیک است-م.

۱۷ـ appearance، بـه آلمانـی Schien، دکتر نوذری در مکتـب فرانکفورت نوشـته تی. تی. باتامـور، عَرَض ترجمه کرده اسـت. به هر حال هر چیزی که در ظاهر، پدیدار می‌شود و جلوه می‌یابد. در ترجمه اشـتون کلمه semblance به کار رفته است-م.

۱۸- schematas

۱۹- Being- in- itself

۲۰ـ Denkbestimmungen، ترجمه انگلیسی اشتون cogitative definitions، در ترجمـه دنیـس ردمونـد، thought-deteminaions (تعُین‌های فکری) -م.

۲۱ـ در متن آلمانی کلمه Scheinhaftigkeit آمده است و در ترجمه انگلیسی ردموند Phenomenal appearance، ترجمه شده است. در ترجمه اشـتون mere appearance. در هر صورت منظور نمودِ پدیدارانه یا نمودِ صرف، مساله غلبه بر صورت ظاهر یا نمودِ هویت و این‌همانیِ تام و تمام است -م.

۲۲ـ Schine، بنابرایـن باید بین صورت ظاهریِ صرف یا نمود پدیداری یعنی Scheinhaftigkeit و صورت ظاهری یا نمود Schien تفاوت قایل شد-م.

۲۳ـ کلمـه آلمانـی Dritten اسـت در ترجمه اشـتون middle آمـده اسـت در ردموند third کـه ترجمه ردموند درسـت اسـت. معادل middleدر آلمانی Mitten است نه Dritten شاید اشتون این معادل را اشتباهی گذاشته است-م.

۲۴ـ توجه شـود که در منطق صوری ارسطویی: اگر A، B است؛ و اگر B، C است آنگاه A، C است. در دیالکتیک هگلی: ترکیب A و B می‌شود C-م.

۲۵- Non-identity

۲۶ـ در ترجمـه ردمونـد معـادل nichtidentische non-identical اسـت که ترجمه درسـتی اسـت بنابراین درست‌تر این جمله چنین اسـت: تضاد، امرنا-این‌همانی است تحت وجه این‌همانی-م.

۲۷ـ در متـن آلمانـی و ترجمـه ردمونـد، مرجع ضمایر نامشخص است اما در ترجمه اشتون به این ترتیب ترجمه شده است: همان‌طور که این ناهمگونی با محدوده‌های خود برخورد می‌کند، از خودش فراتر می‌رود-م.

۲۸ـ ردموند polyvalence، چندوجهی گذاشته و اشتون variety تنوع و گونه‌گونگی-م.

۲۹- Croce

۳۰ـ در ترجمه اشتون معادل ترم Gesetzmaessigkeit، واژه legal به کار رفته اسـت اما در ترجمه ردموند معادل‌های nomothetism و law-abiding character اسـتفاده شده است. قانون-بنیاد از فرهنگ آشوری اخذ شده است-م.

۳۱ـ identification، هم‌ذات‌پنـداری، هم‌ذات‌سـازی، هم‌هویت‌شدن.

۳۲ـ کلمه آلمانی به کار رفته Bann اسـت که معادل آن در انگلیسـی spell و ban است. یعنی هم منع هم افسون. در ترجمه اشتون آمده اسـت: rule. در ترجمه ردموند bane. به نظر در ترجمه ردموند اشتباه تایپی رخ داده است چون bane در انگلیسی به معنای زهر است. به هر جهت تحت سحر و افسون قانون بودن درست‌تر می‌آید-م.

۳۳- The nonidental

۱۰۸ سال آدورنو

دیالکتیک منفی آدورنو

لشک کولاکوفسکی

چنانکه آدورنو می‌گوید دیالکتیک منفی یک ضدسیستم اسـت و از این منظر، دیدگاهش با دیدگاه نیچه سازگار است. هر چند آدورنو تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید خود تفکر، نفی اسـت دقیقا همان‌طور که پردازش هر جوهری، «نفی» تشکل خود اسـت؛ شکلی که بر ما نمایان می‌شود. حتی هر چیزی از یک نوع خاص تا جایی که آن چیز از نوع دیگر نباشد، امر منفی به حساب می‌آید. هر چند این مساله، «امر منفی» را به «حقیقت بدیهی» (truism) تقلیل می‌دهد. معلوم نیست که در این مفهوم چطور هر فلسفه‌ای، «امر منفی» به حساب نمی‌آید؛ یعنی آن فلسفه‌ای که آدورنو علیه‌اش بحث می‌کند. هر چند منظور اصلی او کمتر به «حقیقت بدیهی» نزدیک است به عبارتی پاسخ‌های مشخصی به مسایل سنتی فلسفه ارایه نمی‌دهد بلکه قصد او از اعتبار انداختن فلسفه به معنای امروزی آن است. از این رو تاکیدش بر «امر ایجابی» [یک چیـز] به طور اجتناب‌ناپذیـری پذیرش «وضع موجود» (status quo) یعنی سـلطه بشـر بر بشـر را از بین می‌برد. آگاهی بورژوازی در زمان رهایی‌اش با شـیوه‌های فکـری فئودالی مبارزه کرد اما نتوانسـت خود را از سیسـتم‌های انواع (systems of the kinds) خـلاص کنـد. از این‌رو احسـاس کرد که به طور کامل آزاد نشده است. از این دیدگاه آدورنو درمی‌یابیم که «آزادی کامل» را در برابر «سیستم‌ها» طلب می‌کرده است. نقد آدورنو بر «هویت» و «امر ایجابی» دارای درونمایه‌ای سـنتی اسـت که مکتب فرانکفورت از مارکس گرفته اسـت. به عبارتی نقد جامعه‌ای که تحت انقیاد سلطه «ارزش مبادله» است و افراد و چیزها را به سطحی یکسان و گمنامی همگون تقلیل می‌دهد. فلسفه‌ای که چنین جامعه‌ای را صحه بگذارد، نمی‌تواند عدالت را بر تنوع پدیده‌ها یا وابستگی جنبه‌های مختلف زندگی برقرار کند. از یک طرف جامعه را یکسان و همگون می‌کند و از طرف دیگر مردمان و چیزها را به «ذره» تقلیل می‌دهد؛ روندی که از نظر آدورنو در آن منطق به سـهم خود نقش بازی می‌کند. از این نظر، او به سنت فلسـفه مارکسیستی اخیر باور دارد؛ فلسفه‌ای که از پیشرفت‌های مدرن چشم می‌پوشد و به منطق حمله می‌کند. شاید به نظر آید که اندیشه آدورنو مستاصل یا نازاست اما چنین تصوری ناحق است.

تفکر آدورنو، دیالکتیک منفی بودن نیست (که نظریه‌ای متافیزیکی است) بلکه نفی متافیزیک و معرفت‌شناسی است. قصد او ضدتمامیت‌خواهی اسـت. او مخالف هرگونه ایده‌ای است که شـکل ویژه‌ای از سلطه و استیلا را تداوم بخشـد و بشـر را مقید به اشکال «بیگانه‌شـده» کنـد. [اما ایـن به معنای آن نیسـت کـه] آدورنو شکاک‌گراسـت. او نمی‌گوید هیچ معیاری برای حقیقت وجود ندارد و هیچ نظریه‌ای ممکن نیست یا عقل، ناتوان است بلکه برعکس او می‌گوید نظریه، امکان‌پذیر و ضروری است و این عقل است که ما را هدایت می‌کند.

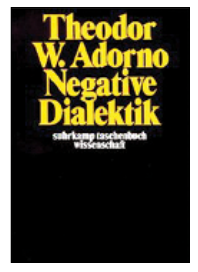

به‌روایت اول شخص

از واتیمو تا شیطان

مرضیه سلیمانی

■ در حال حاضر مشغول ترجمه کتابی در باب مسایل کلامی جدید و به یک معنا الهیات پست مدرنیسـتی اثر مشـترک جان کپیوتو و جیانی واتیمو هستم؛ اثری به غایت مهم و در عین‌حال پیچیـده که وضع و موقعیت دیـن را در زندگی ناپایدار، نسـبی و متکثر انسـان معاصر و مدرن بررسی می‌کند. کپیوتو شاگرد نامدار و برجسته ژاک دریداست و کتاب‌ها و مقاله‌هایش مخاطبان زیادی دارد و اثـر فوق‌العاده‌ای بر الهیات و کلام سه دهه اخیر داشته اسـت. من برای نخستین بـار برخی مقاله‌ها و یک کتاب او را از میانه دهه ۷۰ خورشیدی به بعد ترجمه و منتشر کردم. نام کتاب «اینک دین» بود و اثری فلسفی – شاعرانه درباره «ایمان به مثابه نوعی عشق» است. به‌جز آن، یـک کتاب دیگر و نزدیک به آن را در همان زمـان ترجمه کردم که همراه بـا «اینک دین» منتشر شـد. آن کتاب اثر خانم ماری پت فیشر، دیـن پژوه بزرگ آمریکایی بـود و «دین در قرن بیست و یکم» نام داشت.

نخسـتین کتاب من، تصحیح یک نسـخه خطی به نام «اصطلاحات صوفیان» بود. این اثر، پژوهش‌های دانشـگاهی من برای نگارش پایان نامه را در برمی‌گرفت و نسـخه‌ای خاص بود که نام مولف و کتاب و تاریخ تالیفش مشخص نبود. آن رسـاله را تحت نظر دکتر فتح‌الله مجتبایی و کامران فانی، بـا درجه ممتاز گذراندم اما پس از آن به مدت ۱۰سال درباره‌اش پژوهش و تحقیق کردم. نام اصلی رساله –مرآت عشاق- را یافتم و با توضیحات و اضافات بسـیار زیادی در حد یک دانشـنامه یا فرهنگنامه گسترده تصوف منتشر شد. انتشارات علمی و فرهنگی آن را سال ۱۳۸۸ منتشـر کرد و با استقبال زیادی روبه‌رو شد. این اثر برنده کتاب فصل زمسـتان همان سال و بعد هم برنده کتاب سـال شـد. طی چند روز آینده چاپ دوم آن با تصحیح مجدد و برخی اضافات و الحاقات تازه از سوی ناشر وارد بازار کتاب خواهد شد.

سـال قبـل، دو کتـاب «ایمـان و تجدد» و «دایره‌المعـارف ادیان زنده جهان» نیز از سـوی نشر علم منتشر شد. اولی مجموعه‌ای از مقاله‌های تالیفی و ترجمه‌ای من بود که در موضوعات علم، ایمان، عرفان، دین، مسـایل عصر مدرن، هنرها و... ترجمه و تالیف شده و نویسندگانی همچون اسـمارت، ارکـون، نصر و... برخی نویسـندگان مقـالات ترجمه‌ای بودنـد. «دایره‌المعارف ادیان زنده جهان» نیز اثر مهم خانم ماری‌پست فیشر بود که دومین کتاب این بانوی دانشمند به زبان فارسی است.

در حـال حاضـر سـه کتـاب در مراحـل آماده‌سازی یا منتظر مجوز دارم که به ترتیب اینها هستند: ۱- شیطان در تصوف، اثر پروفسور پیتر آون (نشر علم) ۲- اندیشه چینی از کنفوسیوس تامائو (نشـرماهی) ۳- زانو می‌زنم و دعا می‌کنم، دانشنامه فشرده آیین‌ها و مذاهب بزرگ، اثر آکاشا لانسدیل (نشر علم).

در حال حاضر مجموعـه‌ای از مقالات درباره ابن‌سینا را ترجمه می‌کنم که قرار است در کتابی برای بزرگداشت ابن‌سینا، از سوی خانه کتاب و به نظارت علی اوجبی منتشر شود.

آنسوی آب

جنگ به چه می‌ماند؟

یلدا فرحی

■ کتاب «جنگ به چه می‌ماند»، به نویسـندگی کارل‌مارلانتز در زمره پرفروش‌ترین کتاب‌های ماه سـایت آمازون قرار گرفته است. این کتاب دومین اثر کارل‌مارلانتز پس از کتاب «مترهورن» در مورد جنگ ویتنام اسـت که تصاویـری واقعی از جنگ و تاثیرات آن بر روح بشـر را به تصویر می‌کشـد.